

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْنَى وَفِرَادَى

گاهنامه اجتماعی،سیاسی

دانشگاه علوم پزشکی تبریز

شماره چهارم / فروردین ماه ۹۸

صاحب امتیاز و مدیرمسئول :

کیانوش خالدیان

سردبیر : مجتبی آزاد وار

برای پاک شدن از خوی بندگی، نه فقط رنج که لازم است تا چون کوره‌ای در آن شخصیت‌ها و خصلت‌ها ذوب شوند. اما انقلابات شکست می‌خورند به دلیل خوی بندگی در مردمان.

چگونه روح «نهضت» در کالبد «نظام» جاری می‌شود؟ ماه فروردین مژده‌رسان بهار، فصل بیداری و خیزش طبیعت است و تداعی‌کننده بهار انقلابی که در بهمن آخرین مقاومت پوسته ترک برداشته استبداد را درهم شکست و با آن میلیون‌ها انسان جوای‌ی روشنایی، رها از ترس‌ها و کابوس‌های شب تیره‌ای که گریزان دور می‌شد و سایه سنگینش را با خود به دنبال می‌کشید، دست در ست هم، طلوع خورشید آزادی را خوشامد و به یکدیگر تهنیت گفتند. می‌گویند، عمر بهار کوتاه است و ناباورانه با چشم برهم‌زدنی رخت سفر به دوردست‌ها برمی‌بندد، و با رفتش، طراوت و شادی نیز از روی پوست‌ها و درون قلب‌ها پر می‌کشند. می‌گویند از پی آن تابستان است هرم و سوزندگی آتشی که آرزوها و امیدها را می‌خشکاند به خس و خاشاک و خاکستر بدل می‌کند، تا توشه راه پاییزی شود که چون کرکسان بوی مردار شنیده‌اند و عزیمت فرسان را انتظار می‌کشند، اما پیش از آن که باد خزان عرصه را از بذرها و ریشه‌ها تهی سازند و سبزه‌زارها برهوت شوند، زمستان با وقار تمام فرامی‌رسد، بال‌های سپیدش را می‌گستراند دست‌دردست خاک آنها را که در کار پوست‌اندازی و تجدید حیات خویشند، در پناه می‌گیرند تا مصون از آسیب بادهای سرد و سموم حیات نو از دل تجربه زیسته پیشین سر برآورد و بهار و فردای تازه و متفاوت با قبل را تدارک بینند.

جامعه هم مانند طبیعت یک واقعیت زنده است ولی شباهتی جز در پیروی از برخی سنت‌ها و قواعد کلی ناظر بر تکوین، رشد و افول و مرگ و تجدید حیات، میان آنها وجود ندارد تا بشود یکی را مقیاس شناخت دیگری قرار داد. دوره تکوین زندگی نوین در هر دو سپهر طبیعی و اجتماعی در شرایط سخت زمستانی، در خفا و محرومیت از آفتاب (آزادی) و با نزدیک شدن بهار و گرم شدن هوا خاک سست شده زیر فشارجوانه‌ها شکاف برمی‌دارد و سبزه‌ها می‌رویند و رخ می‌نمایند و با ظهور خود طبیعت پیرامون خود را به زیستی تازه و پرطراوت برمی‌انگیزانند.

در انتظار تولدی دوباره

جنبش نوین ملت ایران نیز دوران تکوین و رشد اولیه را در زمستانی سرد و سخت و در محرومیت از آفتاب آزادی سپری کرد. نیروهای اجتماعی به‌پاخواسته را باور به ارزش‌ها و آرمان‌های انسانی الهی واحد به هم پیوند می‌داد و احساس تعلق به یک فرهنگ، تاریخ و سرزمین و درد مشترک آن پیوند را استحکام می‌بخشید. خواسته‌هایی که ریشه در هستی اجتماعی‌شان داشت، برانگیزنده روحیه و شور تازه‌ای بود که همراه با نزدیک شدن لحظه ظهور رخداد مورد انتظار در قلب و جان‌شان رسوخ می‌کرد و آنان را تحت استیلای خویش

می‌گرفت. درست است که همگی دریافت واحد و یکسانی از آرمان و چشم‌انداز پیش رو نداشتند، ولی هر یک با زبان و روایت خاص خود، آن را عامل رهایی خویش و برآورده‌کننده خواسته‌ها و نیازهای وجودی سرکوب‌شده‌شان می‌یافتند. کلی بودن اصول و اهداف، به یک‌یک آن نیروها امکان می‌داد اولویت‌های خاص خود را نیز در آن اهداف متبلور ببینند و در ضرورت همراهی و همبستگی با انبوه خلق تردید به خود راه ندهند. روشن بود که گروه‌های عمده سیاسی برداشت واحدی از مبانی نظری (فلسفی یا دینی) خود نداشتند. و دریافت‌هاشان از حقایق و مبانی دین و ایدئولوژی مورد قبول‌شان که عموماً «با واسطه» ذهنیت رهبران و نجبگان شکل می‌گرفت، هماهنگ نبود. وابستگی ذهنی پیروان به رهبران، آنان را از برقراری ارتباط مستقیم با واقعیت‌ها و حقایق و با یکدیگر بازمی‌داشت. از سوی دیگر، هرچند رهبران نیز، روی کلیت اهداف انقلاب توافق و اجماع نسبی داشتند، اما هر کدام ایدئولوژی یا مکتب فقهی خود را که می‌بایست مبنای الگوسازی برای مهندسی نظام جدید قرار گیرد، اصیل و برتر از بقیه می‌شمرد، لذا برای تصرف انحصاری قدرت سیاسی و به‌دست گرفتن زمام مدیریت امور جامعه با دیگران به رقابت برخاستند. اما آن نظام‌های ایدئولوژیک و فقهی ارتباط وثیق و پیوند ریشه‌ای با روح انقلاب و کلیت اصول و مبانی و ارزش‌های بنیادین «دین» و حقیقت معنوی در جهان‌بینی توحیدی نداشتند. به عکس، عرضه بازنمودی مجعول در قالب انبوهی آگاهی‌های کاذب و رفتار، برنامه و ترتیباتی با همان برجسب‌های آشنا ولی بی‌بهره از جانمایه و روح اصول و ارزش‌های اصیل توحیدی، موجبات خلط حقیقت با کذب در اذهان و بدبینی و سرخوردگی فزاینده بسیاری از مردم تشنه حقیقت و آزادی و برابری و عدالت و تداوم دوستی و همبستگی میان همه اقشار مردم و اعتماد متقابل بین دولت و ملت فراهم گشت. درنتیجه، بذره‌ای اصیل انقلاب پیش از آن در پرتو آفتاب و باران بهاری نفسی تازه کنند، و تن و روان را شستشو دهند و به برگ و بار بنشینند، در زیر خروارها آگاهی کاذب مدفون گشتند.

تضاد میان گفتار (نظریه) و عمل، «نهضت» و «نظام» رفتار و اصول اعتقادی، به تدریج و به‌صورت آزردهنده‌ای بر تعامل‌های درون عرصه سیاست و سپس اقتصاد و فرهنگ غالب گردید. «تظاهر» به حقیقت رخداد انقلاب و ایمان بر «وفاداری» به آن فرایند، پیشی گرفت و نقض پی‌درپی و منظم «اخلاق حقیقت»، امری عادی تلقی شد.

«اسلامیت» نظام آینده که در چشم دل انبوهی از نیروهای انقلابی، معنایی جز آزادی، برابری، عدالت اجتماعی، مدیریت شورایی امور جامعه (معادل امروزی دموکراسی گفتگویی)، کرامت انسان (به‌صرف انسان بودن) نداشت، همانند «جمهوریت» مفروض گرفته شد. این‌ها، انضمامی توحید و ایمان به خدا (مضمون آیه ۶۴ سوره آل عمران)، و اصول و ارزش‌هایی جهان‌شمول و فرازمانی‌اند، که

بهار و

روح انقلاب

(حبیب الله پیمان)

نه فقط همه پیروان مذاهب و فرِق مسلمان بلکه پیروان ادیان توحیدی به آنها باور دارند، و افراد آزادی‌خواه، عدالت‌طلب و خیراندیش غیرمذهبی نیز آنها را موافق ایده‌آل‌های انسانی خود می‌یابند. این اصول و ارزش‌ها (دین)، مستقل از شریعت و فقه‌اند، گروه‌ها و فرِق مختلف در اعتقاد و پایبندی به مبانی و اصول کلی دین، مشترک و متفق‌اند، ولی در تفسیر و تعیین مصادیق عملی و روش‌های تحقق اصول مزبور در موقعیت‌های متغیر، تفاوت نظر دارند. این نوع اختلاف در جوامع انسانی امری گریزناپذیر است. و به استناد تجربه بشری و ایضاً گواهی قرآن (مایزالون مختلفین)، نباید انتظار داشت بکلی برطرف شوند. و خلاف تصور بسیاری، تفاوت و تنوع در شکل تضارب آراء و تعامل و گفتگوی انتقادی منطقی و مسالمت‌آمیز (و نه توأم با ستیز و خشونت)، بستر اصلی تعقل همگانی، تکامل اندیشه و بروز خلاقیت‌ها و توافق و اجماع آزاد و دموکراتیک است. در عالم واقع نیز همزیستی آزاد، صلح‌آمیز و عادلانه بین انسان‌ها هرگز منوط به حل نهایی همه اختلاف‌نظرها و روش‌های زیست و شیوه‌های همکاری نبوده‌است. خدا و پیامبر او نیز ایجاد وحدت و دوستی و برقراری روابط آزاد و برابر بین همه اقوام و گروه‌ها و پیروان مذاهب مختلف را موکول و مشروط به تبعیت از یک شریعت واحد نکردند، بلکه به اتحاد پیرامون گفتمان (کلمه) واحد توحید کردند با این مضمون که «جز او کسی را معبود نگیریم، چیزی و کسی را (در سروری بر جهان و مخلوق) با او هم‌تراز و شریک قرار ندهیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به اربابی (سروری و ربوبیت) نگیریم». بدون کمترین تردیدی، این گفتمان اساس هستی شناختی پایبندی به حقیقت، آزادی، برابری، استقلال فکر و اراده و خویش‌فرمانی همه انسان‌ها با هر آیین و مسلک و راه و رسم زندگی مدنی است. کافی است همگان به رعایت این اصول متعهد شوند و با حفظ آزادی و استقلال فرهنگی و انجام آزادانه مناسک مذهبی خویش، از آزار و آسیب و تجاوز و ستم به حقوق یکدیگر خودداری کنند، و تعیین تکلیف نظامات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مدنی را به میثاق‌های اجتماعی (نظام قانون اساسی) واگذار کنند که بر پایه آن اصول و ارزش‌های انضمامی آن «گفتمان» مشترک و متناسب با مقتضیات اجتماعی و فرهنگی و دورانی جامعه خود، از طریق شور و گفتگو (تعقل همگانی) تنظیم و مصوب کرده به اجرا گذارند. جامعه مدنی تحت رهبری پیامبر در شهر مدینه (متشکل از اقوام و پیروان مذاهب مختلف مسلمان و غیرمسلمان، یهودی... و مشرکین (که با مشرکین مکه در جنگ و تجاوز علیه مسلمانان همکاری نکرده بودند)، بر همین اساس شکل گرفت.

بهتر بود اگر...

با توجه به ملاحظات فوق، و به استناد مفاد بیانیه (مانیفست) الهی فشرده شده در آیه فوق و سرمشق پیامبر او در مدینه، بهتر می‌بود؛ ۱. عنوانی که برای نظرخواهی درباره ماهیت کلی نظام پیشنهاد شد، با توضیح فشرده‌ای

از آن اصول عام و مشترک بنیادین همراه می‌گردید تا معلوم باشد مردم عنوان مزبور را با چه محتوایی و بر پایه چه اصول و ارزش‌هایی مورد تأیید قرار می‌دهند و همان اصول کلی مبنای کار تدوین قانون اساسی قرار گیرند و قوانین موضوعه بعدی (مأخوذ از عرف و یا شرع) بعد از هماهنگی با قانون اساسی و شور و تصویب عموم به اجرا گذاشته می‌شدند. مجریان مکلف می‌شدند در تصمیمات و اقدامات خود از اصول مذبور تخطی نکنند. ۲. برای پیروان همه مذاهب و عقاید متفاوت فقط به این شرط که اصول بنیادی را پذیرفته به میثاق می‌پیوستند، حقوق و مسئولیت‌های برابر در نظر گرفته می‌شد و تعلق به یک مذهب و مسلک خاص، نه موجب محرومیت از همه یا بعضی حقوق و نه کسب امتیاز بیشتر و برتری بر دیگران می‌گشت. ۳. به جای این که مجموعه مقررات و احکام اجتماعی و سیاسی فقه به صورت یک «بسته»ی از قبل مصوب، مبنای عمل قرار می‌گرفتند، بر حسب نیاز و در نظر گرفتن مصالح عمومی مردم و اصول کلی میثاق، گزینش و یا اجتهاد می‌شدند و بعد از تایید نمایندگان همه اقشار ملت به اجرا گذاشته می‌شدند.

گل برافشانیم و طرحی نو دراندازیم...

هرچند این اصول که روح انقلاب (نهضت) بودند، آن گونه که می‌بایست در کالبد نظام در حال تشکیل جاری نگشت، و همان مقدار هم که رسوخ یافت، وفادارانه از آن‌ها مراقبت به عمل نیامد، ولی از وجدان و ضمیر مردمی که عمیقاً آن رخداد بزرگ را تجربه کردند، زدوده نشده است، سرخوردگی و زدگی از آنچه ثمره انقلاب نامیده شده است، باعث شده بسیاری آن را از قلمرو آگاهی به عرصه ناخودآگاه پس برانند و به فراموشی بسپارند. ولی آن روح نمرده است. بذره‌ای حقیقت که از آن رخداد سربر‌آوردند و درون وجدان‌ها و قلب‌های مردم جاری گشتند، اکنون فضای باز و هوای آفتابی بهار را انتظار می‌کشند، حاملان انسانی آنها این درس را با پرداخت هزینه‌ای سنگین آموخته‌اند که راه به سوی جامعه آزاد، دموکراتیک و عادلانه و عاری از سلطه و تبعیض و نابرابری از مسیر رقابت و ستیز برای تسخیر و انحصار قدرت و حفظ آن، نمی‌گذرد، طریق اصلی آن، همکاری آزاد و داوطلبانه در هزاران شکل مدنی و صنفی خود گردان است که به منظور حل مسائل مشترک و مشارکت در سامان دادن به امور جمعی معیشتی، زیست محیطی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تشکیل می‌شوند و بر پایه اصول دموکراسی گفتگویی (شورایی)، عدالت و برابری و شفافیت و تعهد اخلاقی اداره می‌گردند. پس این بار به بهاران خوشآمد می‌گویند و قدم در راه می‌گذارند، نه به قصد اعمال خشونت و تخریب، بلکه برای ساختن و ابداع در راستای فرایند حقیقت، آزادی و دوستی و برابری و فعلیت بخشیدن به بالقوگی‌های وجودی یک ملت، با این امید که دست‌دردست هم بهار را در تمام فصول سال تداوم بخشند و مظاهر حقیقت را در همه شُون حیات اجتماعی وسیاسی خود متعین سازند.

فرهنگ دستوری

(محمد جباری)

فرهنگی به خودی خود و قبول این فرهنگ در جامعه امری متعالی است اما وقتی بازار با دستکاری ذهن اجتماعی جامعه را به این هدف برساند موجب ناخودآگاهی فرهنگی جامعه می شود. این دست دستکاریها می شود در جامعه مشاهده کرد. می توان گفت جنجال کنسرتها در ایران که از سال ۹۴ شروع شد یکی از این پروژه ها بوده است که توانسته سلیقه ی موسیقیایی مردم را کنترل کند. جنجال رسانه ای که پس از لغو کنسرت گسترده در شهر مشهد و شهرهای دیگر صورت گرفت باعث شد جامعه به طرفی کشانده شود که به هر نوع موسیقی و کنسرت تن در بدهد و موسیقی پاپ در ایران به یک موسیقی بازاریاب و اقتصادی تبدیل شود، مردم دیگر برایشان مهم نیست که کنسرت در چه حدی از کیفیت هنری و تکنیکی برگزار میشود. این موضوع باعث شد تا شرکت در یک کنسرت به یک سرگرمی تبدیل شود هرچند موضوع کنسرت به عنوان یک موضوع اقتصادی است اما این موسیقی سرگرمی شده به صورت کالای فرهنگی عرضه میشود که سردمداری این فرهنگ را قشر متوسط به بالا برعهده دارد. هرچند دولتها میتوانند ادعا کنند که فضای عمومی جامعه آزادتر از قبل است ولی چه کسی است که شک نکند حتی این آزادی نصف و نیمه دستکاری شده است

خود دارد از مشکلات اقتصادی تا آمار جرم و جنایت، یک جامعه ی نیمه خودآگاه است. در این حالت تمام رسانه های دولتی و گاه خصوصی ذهن فرد را جهت می بخشد چون این ارتباطات جمعی باید تحت کنترل یک قدرت انحصاری باشند، بنابراین تصویر ذهنی افراد باید تحت کنترل آن دستگاه باشد، فرقی ندارد یک سیستم اقتصادی باز باشد یا یک سیستم اقتصادی دولتی، چرا که اعتقاد دارم در جامعه ی با سیستم اقتصادی باز رقابت بیشتر و مصرفگرایی و کسب لذت نامحدود بیشتر می تواند فرد را در حالت نیمه آگاه قرار دهد بنابراین شدت و حدت این کنترلها در سیستم های اقتصادی مختلف فرق خواهد کرد. میتوان گفت ترکیب اقتصاد و رسانه ی بازاری موجب بروز فرهنگی یکنواخت و مهندسی شده میشود. هرگاه ذهن رسانه بخواهد انتظار عمومی جامعه بیشتر و هرگاه بخواهد کم خواهد شد. بدین ترتیب هرگاه رسانه هنجاری را که بخواهد از بین خواهد برد و هرگاه بخواهد هنجاری جدید وارد فرهنگ توده ای و یکنواخت جامعه میکند. در این شکل از دستکاری حتی فردیت فرد نیز به خطر می افتد. دیگر جامعه نمیتواند ادعای آزادی کند. بازار کالاهای فرهنگی براساس علایق هر قشر در جامعه که نتوان از سود آن چشم پوشی کرد، ایجاد می شود. موضوع تنوع

هورکهایمر با نام صنعت فرهنگ توضیح می دهند. در این نظریه رسانه ها نقش کاتالیزوری برای تسریع ارتباطات جمعی دارند اما در یک سلطه ی ایدئولوژیک این دستکاری به وضوح دیده می شود. مارکوزه با نگاهی عمقی تر این دستکاری را از همان ابتدای کودکی نشان می دهد. به هر حال در این دستکاری که از طریق کاهش یا افزایش سطح انتظارات ایجاد می شود و پس از این تصاویر ذهنی فرد کنترل می شود. تا اینجا نقش رسانه را در این دستکاری را توضیح داده ام، در سطور بعدی نشان خواهیم داد که این دستکاری چگونه از طریق ذهن نیمه آگاه فرد صورت می پذیرد. اقتصاد و بهتر بگوییم سیستم اقتصادی جامعه و سمت و سویی که دارد به سبب ارتباط با نیازهای اولیه شخص در جامعه دومین عاملی است که در این مکانیسم دیده می شود. ترکیب اقتصاد و رسانه می تواند از طریق ایجاد مصرفگرایی به راحتی مغز فرد را در اختیار جامعه و در راس آن قدرتی که بر جامعه سوار است، برود. البته برای من فرقی نمیکند این سلطه از طریق ایجاد رقابت چند شرکت ایجاد می شود یا از طریق قدرتی انحصاری چرا که تاثیر آن بر ناخودآگاه در نهایت یکی است این اتفاق برای جامعه نیمه خودآگاه یکی است. شاید بتوان گفت جامعه ی ما به سبب مشکلات عدیده ای که در

اگر به شما بگویند میخواهیم مغزتان را دستکاری کنیم واکنشتان چه خواهد بود؟ مطمئنا در بهترین شرایط به هرکسی اجازه این کار را نخواهید داد اما جالب است بدانیم این اتفاق هرروزه میافتد در حالیکه شاید اصلا به آن توجه نکرده باشیم. به عنوان مثال: برای بسیاری وقتی لذت موسیقیایی مطرح می شود تصویر یک حالت معنوی مطرح می شود که میتوان جهانیینی شخص را در آن تصویر جستجو کرد اما امروزه ارتباطات جمعی به طور بست که در اکثر مواقع این تصویر نه ساخته ی خود شخص که ساخته ی ذهنی طرز تفکر غالب جامعه است. تصویر دنیای ذهنی فرد دیگر از آن خود نیست و بیشتر در حالت نیمه خودآگاه به هر سو که جامعه می رود خواهد رفت، حتی اگر تصویر ذهنی او اعتراض علیه قدرت موجود باشد این تصویر می تواند زمانی شکل بگیرد که خیل عظیمی از جامعه آن را طلب میکند و این در واقع وضعیتی است که جامعه را در حالت انقلاب قرار می دهد. تا به اینجا کار می توان گفت ثابت شده است که رویای فرد تا حدودی به رویای جامعه بسته است. به نظر این تصاویر ذهنی - از یک تصویر انقلابی یا یک تصویر در رفاه- می تواند دستکاری شده باشد. مکانیسم این دستکاری در نظریه ی ابتدایی مکتب فرانکفورت را آدورنو و

اخلاق، سنت و سرمایه داری

(امیرحسین سلطانزاده)

ایران با تاکید بیشتر بر فلسفه و دوری از اندیشه(اندیشه:هر تفکری که در پی کارگزاری در تاریخ باشد) با توجهات متافیزیک ، به صورت مستقیم و غیر مستقیم باعث انحراف جامعه از سنت ستیزی میگردند و گاه حتی به سنتی بودن تشویق مینمایند.برای مثال،این دیدگاه که در جهان ذاتا عدل حکم فرماست باعث گرایش به گوشه‌نشینی و خرقه‌پوشی میگردد که صحیح نیست.سنت ها مجموعه رفتار هایی هستند که زمانی احتمالا کارکرد داشته و چه‌بسا در آن زمان حتی اخلاقی نیز بوده‌اند اما دیگر امروز این کارکرد هارا ندارند.سنت امروز صرفا آموزه ای میان نسلی وزاید است که (اگر کارکرد دوگانه‌ای اخلاقی رانداشته باشد) جز هزینه و زباله‌ی فرهنگی هیچ نیست.به عنوان یک گزارش عینی میتوان دست به مقایسه‌ای میان جو نوروژ در یکی از شهر های کشور ترکیه وان و شهر های ایران زد. این شهر در روز سه‌شنبه آخر سال یا همان چهارشنبه سوری به حالت آماده باش کامل درمیاید چرا که کرد ها میخواهند این رسم خود را به جا آورند ولی دولت ترکیه مخالف با برگزاری مراسمات کردی است. کرد های ترکیه برگزاری مراسمات را جنگی هویتی میدانند که البته در سال های اخیر سرکوب میشدند و شهر سراسر به درگیری کشیده میشدند اما ۴ سالی است که دیگر خبری از این اتفاقات نیست! این روز ها اعضای حزب کرد در خیابان نوروژ را به شهروندان تبریک میگویند،مراسمات دسته‌جمعی برگزار میکنند و استفاده مبارزاتی(حزبی) مدنی برای احقاق حقوق خود از آن میکنند که نوعی ضدیت است و در پی احیای خویش است نه در پی نقض دیگری.نوروژ برای کرد های ترکیه امری اخلاقی است و برای ما ایرانی ها سنتی نامفهوم و صرفا مهمانی.البته مثال خاص نوروژ کارکرد هایی همانند تعطیلات و فرهنگ مشترک نیز دارند اما این موارد ثانوی و کم اهمیت برای پدیده‌ای به این وسعت و هزینه‌ای به این حد سرسام آور اند.سنت در دنیای مدرن همان سرمایه‌داری است که بالای جان انسان ها و غیراخلاقی است و در دنیای قدیم روابطی بیهوده و غیراخلاقی که هر دو محکوم به شکستند

هایی آشفته و خرافی ندارد کاری عقلانی به نظر نمیرسد.علاوه بر این ها باید دانست که سنت ، سنت است چه نوع مدرن آن و چه نوع قدیمی آن.باید هرآنچه که زیست انسان را از آزادی و رشد دور نگاه میدارد جنگید. قبول بی چون‌وچرای سنت ها همان سرمایه‌ی غارت گران است.سنت،بندی است که انسان با ایمانی کاذب به آن،افسار انرژی و نیروی خود را در اختیار انسان هایی دیگر قرار میدهد. سنت مرزهایی ذهنی ایجاد میکند و باعث میشود افراد خود را از دیگر انسان ها جدا انگارند و از همین جاست که جنگ و نقض و آرزوی نیستی برای دیگر انسان ها آغاز میگردد.پست مدرنیسم(اندیشه ایجاد شده در نقد مدرنیسم) با نشان دادن بعد سخت و آسیب زای مدرنیته ما را بار دیگر دعوت به ضدیت با تمامی نقض کنندگان میکند.ضدیت امری اخلاقی است و نقیضه امری غیراخلاقی.ضدیت یعنی مخالفت و ایستادگی از منظر و دیدگاهی خاص ولی نقض کنندگی به معنای میل به نابود شدن طرف دیگر است.ضدیت(دیالکتیکی) اصل تداوم بقاست و نقض کنندگان حتی از منظر ضدیت نیز محکوم به نیستی اند.عدل در این است که هرکس و هر تفکری که مستقیما میل به نیستی و عدم اعتلای انسان ها داشته باشد ، باید خودش نقض گردد.در واقع تنها زمانی در ضدیت با کسی مجبور به نقض او هستیم که او در حال اقدام به نقض و تباهی زیست دیگران است.سنتی که باید آن را حذف و نقض کرد ، دفاع از دیدگاهی خاص نیست بلکه حمله‌ای به دیگر دیدگاه ها و لولنده‌ای جنگجو نماست و جز این هیچ نیست.سنت ترور فرهنگی است.

وقتی اخلاق هست چرا سنت؟

با توجه به توضیحات فوق باید معیاری برای تصفیه روابط اقتصادی-اجتماعی و تفکیک سنت از غیر سنت داشته باشیم که برای توضیح این تجربه باید به "اخلاق" گریزی بزنیم. اخلاق هرآنچیز کارکردی است که اولاً منتج به عدالت(برابری حقوق انسانی ازجمله حق زیست،حق بهره‌مندی از آموزش و خدمات سلامت و رفاه) و ثانياً باعث صلح گردد. متأسفانه جریان روشنفکری دینی و غیردینی

شهووت بی‌نهایت انسان تنظیم کرده،ابزار هایی نو برای عمل به زیاده‌خواهی و وسیله های توجیه و دفاع از آن را ایجاد کرد که در نتیجه تمدنی جدید بر این پایه ها بنا نهاد.اینجا نباید از مفهوم سنت به راحتی گذر کرد.همانطور که اشاره شد فاکتور مشترک این زیاده‌خواهی ها ،ظاهربینی و تبدیل شدن فرم اخلاقیات کاربردی به محتوای سنت هاست.چه سنت برآمده از گذشته ها باشد و چه نوع نوین ، چیزی که باید از آن دل کند همین سنت است.در باب بازتولید سنت باید گفت که نسل های جدید با نشان دادن نوعی مقاومت در برابر تقلید از نسل های قبل،با اکراه آن ها را یا حداقل قسمتی از آن ها را میپذیرند.آن هم شاید به خاطر زیبایی های مربوط به پدیده های ریشه دوانده در ناخودآگاه و مثلا لباس های رنگارنگ پیرزنان روستایی و نقش و نگار هایی که البته به احتمال زیاد خودشان هم وقتی تولید شده اند کاملا در تضاد با سنت بوده‌اند.باید گفت که این ها را نباید سنت تلقی کرد یا حتی اگر هم سنت هستند چرا باید موارد اشتباه را از آن ها تصفیه نکرد؟ خاطره های خوبی که از روابط گذشته‌مان داریم پدیده هایی اخلاقی و دارای کارکرد اند که به‌خودی‌خود تشویق به تعصب و یا حذف دیگری نمیکند و سنت(به معنای چیزی که باید آن را حذف کرد) نیستند.سنتی که باید حذف گردد همان اصول قدیمی‌اند که امروز دیگر کارکرد ندارند و علاوه بر آن در حال تضعیف کیفیت زیست انسان اند.سنت به قدری خطرناک است که باید با هرچه که به ما میاموزد جنگید! وگرنه حتما مارا با خود به قهقهه‌های تاریخ خواهد فرستاد.اما چرا؟

برخی اندیشمندان دوره امروز جهان را اینترنگنوم مینامند یعنی شرایطی که در آن نظام قدیم تماما مرده است اما نظام جدید به هر دلیلی نمیتواند متولد شود.در شرایطی که جهان به سرعت در حال تغییر است و این جهان نابسامان هرروز در حال نشان دادن مشخصه های بیشتری از خود است.مشخصه هایی که به مرضی بودن روابط مطرح در سطح جهان گواهی میدهند.در جهانی به این حد آشفته،اضافه کردن آشفتگی های نو و حذف نکردن عادات غلط و پرهزینه که کوچکترین کاربردی جز تسکین روان

وقتی صحبت از سرمایه‌داری میشود باید دانست که سرمایه‌داری چیزی در جایی نیست که باید در آن ثبت نام کرد یا به عضویت آن درآمد.سرمایه داری تیم نیست که طرفدار داشته باشد و شما طرفدار آن یا تیم دیگری باشید.باشگاه ثروتمندان هم نیست.دنیایی را تصور کنید که در آن همگان بر سر روشی مشترک به توافق رسیده‌اند.روشی که میتواند کار را با اعداد،ارزش گذاری نماید.این پدیده که در آن توافقی بزرگ شکل گرفته به خودی خود نه تنها بد نیست بلکه باعث جلوگیری از قدرت طلبی هایی میگردد که مستقیما به قیمت جان انسان ها تمام میگردند.اما به ناچار پس از مدتی که از استقرارش گذشت،روند تبدیل شدن ارزش مشترک جدید به بت آغاز میگردد.بت ها یعنی مفاهیم و ملموساتی(یا ارزش هایی) که به اندازه‌ی پوشیده نگه داشتن سایر موارد موثر و حقیقی،ارزش کاذب پیدا میکند.در واقع مقصر اصلی شرایط بتوارگی حال حاضر جهان،مدرنیته و فرزندش تبلیغات اند.مدرنیته همچون دیکتاتوری آفریقایی است که خودش روزی در گذشته انقلابی بوده است.این مدرنیته بود که پرچم دشمنی با سنت ها را برافراشت و با تمام وجود بر سنت پیروز شد اما خود سنتی جدید را برپا ساخت که تخطی از آن دست کم به اندازه سنت های قبلی هزینه ساز شد.مدرنیته،سنتی نو بنیاد نهاد که در آن باید به بت های مدرن رجوع کرد. بت هایی در ادبیات ، فلسفه ، رد الهیات ،تراش های غیرمعمول از بدن زنان و البته معماری خاص خودش که ناشی از تسلط جدید بر طبیعت بود،ظهور کردند.با پیچیده‌تر شدن نظام پولی،کارکرد آن هم به شدت افزایش یافت و پول توانست علاوه بر کالا تقریبا هر مقداری از انرژی را مبادله نماید.به این ترتیب سرمایه‌داری از پیش‌زمینه های فرهنگی مدرنیته سربرآورد و زمانی قدرت مضاعف یافت که همگان شاهد بودند که ارزش گذاری عددی کار انسان ها برای قبضه کردن قدرت و استفاده از انرژی دیگر انسان ها برای برآورده کردن نیاز های خودشان امری ممکن و آسان است.در واقع سنت جدید به کمک میل(لیبدو) قدیمی آمد و قواعدی جدید و اصولی علمی‌تر برای

نافرمانی مدنی در ایران

(قسمت آخر)

(محسن حسن پور)

امام خمینی و دختران انقلاب برمدار قانون شکنی، خشونت آری یا خیر؟

در دو شماره قبلی اشاره شد که نافرمانی مدنی بیشتر روی سرپیچی از قوانین ناعادلانه و خلاف وجدان و غیراخلاق تاکید دارد و قانون را به هدف نیک نقض میکند. همچنین گفته شد که قوانین ساخته دست بشر لزوما نمیتوانند عادلانه باشند فلذا میتوان باعمل "نافرمانی مدنی" بدان قوانین اعتراض کرد مشخصه های اصلی نافرمانی مدنی عبارتند از؛ علنی و شرافتمندانه بودن عمل، جمعی بودن آن، آماده پذیرش مجازات و بدور از خشونت بودن آن. و در ادامه، نظریات سه شخصیت بزرگ قرن بیستم (گاندی، لوترکینگ، ماندلا) که برای رسیدن به اهدافشان به نقض عمدی قانون روی آورده بودند پرداختیم و توضیح داده شد که شیوه مبارزات گاندی و لوترکینگ با نلسون ماندلا در آفریقای جنوبی تفاوتی داشت که بزرگترین تضاد عملکردی آنها استفاده از "خشونت" بود، بطوریکه ماندلا پس از سالها مبارزه بدور از خشونت راه را در روشی قهرآمیز و آغشته به چاشنی خشونت می یابد اما گاندی و لوترکینگ هردو بر دوری از خشونت در مبارزاتشان تاکید می ورزیدند.

در جمع بندی نظرات گاندی می توان ویژگی های زیر را برشمرد:

- نافرمانی مدنی، حق مسلم شهروندان
- مقاومت مسالمت آمیز
- تاکید بسیار بر عدم بکارگیری خشونت
- بی عملی در برابر بدی، بدتر از خشونت
- پاک بودن ابزار مبارزه همانند اهداف
- پذیرش مجازات سرپیچی از قانون
- و در جمع بندی نظرات لوترکینگ میتوان نکات زیر را برشمرد:
- مذاکره، هدف اصلی نافرمانی ها
- سرپیچی از قانون ناعادلانه آنارشسیسم نیست و مخالفت با آنارشسیسم

- نقض قانون ناعادلانه به شکل علنی و صمیمانه

- پذیرش جریمه و مجازات با رضایت کامل

- پذیرش قانون اساسی و ساختار نظام دموکراتیک حاکم

- اجتناب ناپذیر بودن خشونت در صورت ادامه نابرابری و سرکوب مبارزه بدور از خشونت

و نیز خلاصه ای از نظریات نلسون ماندلا که در شرایطی متوسل شدن به خشونت را جایز می دانست:

- نقض قانون غیراخلاقی، غیرعادلانه

- نافرمانی مدنی به منظور وادار کردن حکومت به مذاکره

- انجام نافرمانی مدنی چه به صورت فردی و چه جمعی

- آمادگی پذیرش مجازات

- عدم خشونت به عنوان یک استراتژی و نه یک اصل اخلاقی

- ناکارآمدی روش بدور از خشونت در مبارزه با حاکمان خشونت ورز

- خرابکاری همراه با خشونت مهارشده، پس از به نتیجه نرسیدن نافرمانی بدور از خشونت امام خمینی و دختران انقلاب برمدار قانون شکنی

صبح ۲۱ بهمن سال ۱۳۵۷ در حالی آغاز میشود که دود سیاه و غلیظی جنوب شرق تهران را فراگرفته، بدنبال آن درگیرهای مسلحانه ای میان نظامیان نیروی هوایی و مردمی که به پادگان حمله کرده اند رخ می دهد. همزمان با بالا گرفتن درگیریها در داخل پادگان تعدادی از همافران که به اسلحه خانه دسترسی پیدا کرده اند به بیرون از پادگان فرار کرده و اسلحه ها را بین مردم پخش میکنند و درگیریها بزرگتر میشود. فرمانداری نظامی تهران در واکنش به این حوادث در یک اطلاعیه فوری اعلام میکند حکومت نظامی بجای ساعت ۱۲ شب از ساعت ۴:۳۰ بعداز ظهر

آغاز خواهد شد.

آیت الله خمینی نیز در بیانیه ای اعلام میدارد: «اعلامیه امروز حکومت نظامی، خدعه و خلاف شرع است و مردم به هیچ وجه به آن اعتنا نکنند.»

در موردی دیگر که در روزنامه کیهان درج شده است این بود که، در تاریخ ۱۰ بهمن ۱۳۵۷ آیت الله خمینی دستور نافرمانی از دولت را اعلام کرد: «از دولت اطاعت نکنید، از هیاهوی دژخیمان نهراسید» و روزنامه کیهان با حروف درشت تیت زرد: "زن، سرباز" در جایی دیگر آیت الله خمینی خطاب به افراد نیروی مسلح مینویسد: «قسم، برای حفظ قدرت طاغوتی صحیح نیست و مخالفت با آن واجب است و کسانی که قسم خورده اند، باید برخلاف آن عمل کنند»

همانطور که واضح است در هر دو مورد نقض عمدی، علنی و گروهی قانون و نیز آمادگی برای پذیرش مجازات که همگی از ویژگیهای نافرمانی به شمار می آیند در رفتار و عمل مردم انقلابی و آیت الله خمینی به وضوح دیده میشود.

یکی دیگر از نمونه های نافرمانی مدنی در ایران، موضوع جنجالی استفاده از ماهواره بوده است در بهمن سال ۱۳۷۳ مجلس شورای اسلامی قانونی تصویب کرد به اینگونه که "ورود، توزیع و استفاده از تجهیزات دریافت از ماهواره جز در مواردی که قانون تعیین کرده است ممنوع می باشد." اما همانطور که میدانیم مردم بدون اعتنا به قانون به طور وسیع از ماهواره استفاده میکنند که باز هم عملیست علنی و گروهی و هم پذیرای هزینه های احتمالی، نافرمانی مدنی در این مورد نیز کارساز بوده و قانونگذار و مجریان آن را وادار به عقب نشینی کرده است.

نمونه دیگر از نافرمانی مدنی مربوط میشود به افرادی که به "دختران خیابان انقلاب" شناخته میشوند. در جریان اعتراضات دی ماه ۱۳۹۶

گروهی از دختران و زنان در تهران و بعدها در سایر شهرهای ایران روسریهای خود را برداشته و به قانون اجباری بودن حجاب اعتراض کردند. و بعضا تا لحظه ی دستگیری توسط نیروی انتظامی به اعتراض خود ادامه دادند و با مجازاتهایی نیز روبرو شدند. اینجا هم به مانند موارد پیشگفته مردم به قوانینی که ناعادلانه میندازند معترضند و در نتیجه آن را بصورت علنی و گاه جمعی (به مانند راهپیمایی چندین نفره برخی زنان در کمپین موسوم به چهارشنبه های سفید) زیر پا میگذارند و مجازات آن را نیز به دوش کشیده اند.

با توجه به نظرات مختلف اندیشمندان خصوصا ثورو، گاندی، لوترکینگ و ماندلا که در دو قسمت قبل مرور گردید مشخص شد که نافرمانی مدنی از دیدگاه های مختلف، دارای ویژگی های متفاوتی می باشد که البته در بین آنها، هم ویژگی های مشترک بسیار و هم ویژگی های متضاد تعیین کننده ای وجود دارد. شاید بتوان با نگاهی عمیق، شرایط و تجارب متفاوتی که هر یک از این نظریه پردازان و مبارزان با آن مواجه بوده اند را در تحلیل و طرز نگاه آنها به خصوصیات نافرمانی مدنی، تاثیر گذار دانست. از این روست که برخی آنرا به عنوان آخرین اقدام اعتراضی به رسمیت می شناسند و برخی آنرا به عنوان حق اولیه برخورد با بی عدالتی. گروهی این عمل را تنها در شکل اعتراض جمعی قابل قبول می دانند و برخی آن را بصورت فردی نیز قبول دارند. نهایتا آنکه عده ای این عمل را در چارچوب نظم حاکم و قانون اساسی موجود پذیرفته می دانند و یا بعضی دیگر، این عمل را به منظور تغییر ساختار کلی نظم موجود نیز بکار می برند. به هر حال بنظر می رسد که قضاوت در این باره را باید با بررسی هر مورد خاص به انجام رسانید و برای نافرمانی مدنی در هر مکان و زمان مشخص باید به نوع

سیستم حاکم و سطح آزادی‌های در دسترس در هر جامعه و نیز نوع قانون مورد اعتراض توجه ویژه داشت چون با توجه به نمونه‌های نافرمانی که در آفریقای جنوبی، هند و آمریکا دیده شد در شرایط مختلف راهکارهای متفاوت میتوان اتخاذ کرد.

خشونت آری یا خیر؟

از مشخصه‌های اصلی نافرمانی مدنی، علنی و جمعی بودن نافرمانی‌ها است که هر دو مشخصه به طور واضح در رفتار انقلابیون ایرانی دیده می‌شود البته در مواردی نیز خشونت به چشم می‌خورد خشونتی که اگر در کار نبود به احتمال بسیار وقایع و سیر انقلاب به نحوی دیگر به وقوع می‌پیوست. همانطور که در بالا نیز اشاره شد در روز منتهی به انقلاب یعنی ۲۱ بهمن نافرمانی همافران نیروی هوایی باعث انتقال مقدار زیادی از تسلیحات پادگان به خارج پادگان و توزیع آن بین مردم و نیروهای چپ چریکی شد.

همزمان با افزایش خشونت‌ها کلاتریهای سطح شهر یکی پس از دیگری سقوط می‌کنند و پادگانها به محاصره در می‌آیند و مهار انقلابیون ناممکن می‌شود و سرانجام ارتش در صبح ۲۲ بهمن بیانیه اعلام بیطرفی خود را تقدیم بختیار نخست وزیر وقت می‌کند. و متعاقب این حوادث برنامه دیدار بختیار با بازرگان برای دست‌یابی به یک راه حل سیاسی که بنا بود عصر همان روز برگزار شود لغو می‌شود و انقلاب سیری جدید طی می‌کند. عباس امیر انتظام در مصاحبه با ماهنامه "مهرنامه" در مورد آن روزها می‌گوید: «عصر آن روز (۲۲ بهمن ۱۳۵۷) در منزل آقای دکتر جفودی جلسه‌ای داشتیم. در آن جلسه آقای مهندس مهدی بازرگان (نخست وزیر)، آقای دکتر سبحانی، آقای دکتر علی اکبر سیاسی (رئیس سابق دانشگاه)، آقای مهندس عبدالحسین خلیلی (رئیس اسبق دانشکده فنی)، آقای جفودی، تیمسار مقدم، ارتشبد قره‌باغی و من حضور داشتیم. قرار بود آقای بختیار نیز بیایند و در آن جلسه استعفایشان را بدهند ولی به دلیل تشنجی که در تهران

بود ایشان نیامدند ولی متن استعفایشان را فرستادند. آقای بازرگان اصلاحاتی در آن انجام دادند و متن جدید را به پیکی که آورده بود داده شد تا نزد آقای بختیار برده و ایشان با خط خودشان آن را بنویسند. این استعفا به عنوان یک سند تاریخی نزد مرحوم مهندس بازرگان بود. ولی در حال حاضر نزد چه کسی هست نمی‌دانم.»

تنها در جریان خشونتهای روز ۲۱ بهمن ماه قریب به ۱۷۶ نفر کشته و بیش از ۶۰۰ نفر نیز زخمی شدند. علاوه بر آن به اکثر ادارات و اموال عمومی هجوم برده شد و پادگانها تصرف و اسلحه‌ها بین مردم پخش شد و هرج و مرجی لجام گسیخته سرتاسر تهران را فراگرفت و در ادامه این روند نیز تا سالها جنگ و خون‌ریزی بین گروه‌های مختلف ادامه یافت. هدف از مرور این حوادث اینست که به این مهم تاکید شود که بروز خشونت در جریان اعتراضات و نافرمانی‌ها وغالب شدن آن بر فرهنگ مذاکره چگونه میتواند مانع دست‌یابی به یک راه حل سیاسی شود و هزینه‌های جانی و مالی افزایش یابد. در انقلاب ۵۷ نیز اگر اعتراضات به صورت مدنی و بدون خشونت ادامه می‌یافت چه بسا تحولات به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد و با هزینه‌های کمتر و روندی مسالمت‌آمیزتر دوره انتقال قدرت انجام می‌گرفت و این حرکت شروعی می‌شد بر مذاکره و گفتگویی فراگیر بین همه‌ی جناح‌های سهیم در پروسه انقلاب.

در جوامعی که سیستم حکم رانی تمامیت‌خواه و توتالیتر است و مردمانی نیز به دنبال اصلاح آن، باید به این نکته توجه داشت که اگر در جریان اعتراضات و نافرمانی‌ها مردم عادی متوسل به رفتارهای خشونت‌آمیز شوند به احتمال بسیار، حکومت در سرکوب آن اعتراضات به بهانه تامین امنیت موفق خواهد بود زیرا اینگونه حکومتها هم از اراده و امکانات لازم برای سرکوب برخوردارند و هم اینکه چون این خشونتها بصورت خودجوش است پس قاعدتا بدون نظم و سامان دهی و

هدف هم خواهد بود، بنابراین منطقی است که حکومت در سرکوب اعتراضات موفق شود. معمولاً اعمال خشونت در جریان اعتراضات توسط طبقه فرودست جامعه صورت می‌گیرد چون دغدغه و اعتراض اصلی این طبقه عمدتاً اقتصادی است نه مسائل سیاسی و آزادی‌های اجتماعی و عبارتی طبقه گرسنه جامعه دیگر چیزی برای از دست دادن ندارد و اعتراضاتش نیز برای نان و شکم است و دور از انتظار هم نیست که چنین اعتراضاتی با توجه به اساس و منشاء آن به خشونت کشیده شود در نتیجه هنگامی که طبقه متوسط جامعه با چنین ناامنی مواجه می‌شود و می‌بیند که جان مالش در خطر است نه تنها با اعتراضات خشونت‌گرا همراه نمی‌شود که سکوت نیز خواهد کرد، سکوتی برای سرکوب طبقه فرودست، برای بازگشت آرامش به جامعه، آرامشی که برای حفظ جان، مال و ناموسش ضروریست. و اینگونه طبقه‌ای که میتواند "تغییر مثبت" ایجاد کند توسط خشونت‌های طبقه فرودست جامعه به سکوت واداشته می‌شود. سکوتی که هم چراغ سبزیست به حاکمیت برای سرکوب و هم نقطه پایانی بر تداوم اعتراضات در سطح جامعه مصداق بارز این نوشته را در اعتراضات دی ماه ۹۶ می‌توان دید.

در نمونه‌ای دیگر که رد خشونت از طرف قشرهایی از جامعه را می‌شود مشاهده کرد، اعتراضات فرانسه است در جریان اعتراضات اخیر مردم فرانسه، خشونت جلیقه زردها خود باعث اعتراض بخش دیگری از جامعه شد و گروهی دیگر از مردم با پوشیدن "شال قرمز" در اعتراض به خشونت جلیقه زردها وارد خیابانهای پاریس شدند و بدون حمایت از امانوئل مکرون، به ایجاد موانع بر سر راه مردم و تخریب اموال عمومی اعتراض کردند. البته اینجا به این نکته هم باید توجه داشت که فرانسه ساختار سیاسی ویژه خود را دارد و کشوری است با سابقه طولانی دموکراسی و به قولی یک "جمهوری پیر" محسوب می‌شود. و اگر که می‌بینیم رئیس این جمهوری پیر، پذیرفته برای کاهش فاصله میان

معترضان و حاکمان، اصلاحاتی سیاسی را آغاز کند و در پی شکل دادن "گفت‌وگویی ملی" است و می‌خواهد تمرکز قدرت را از پاریس، بردارد ناشی از همین پیشنه و ساختار دموکراتیک جامعه اش است. ولی آیا در کشوری به مانند ایران امکان این انعطاف از طرف سیستم حکومت رانی وجود دارد؟ هر چند اعتراضات دی ماه ۹۶ از بسیاری لحاظ از جمله خشونت، نداشتن رهبری مشخص، سازماندهی افقی از طریق شبکه‌های اجتماعی و نیز غافلگیری اعتراضات، با اعتراضات فرانسه مشابه بود ولی نحوه برخورد و واکنش حکومت‌های دو کشور با مردمانشان تفاوت معناداری داشت. این تفاوتها ناشی از تفاوت بودن ساختار سیاسی و حکم رانی آنهاست به نوعی که در ایران معترضان به عربستان و اسرائیل منتسب می‌شوند و به انواع و اقسام روش سرکوب می‌شوند ولی در فرانسه دولت از مواضعش کوتاه می‌آید و به دنبال ایجاد گفتگویی ملی است.

نتیجتاً اینکه اگر در فرانسه خشونت تا حدودی در عقب نشینی دولت اثر گذار بوده، دلیل نمی‌شود در ایران هم همین گونه شود و باید گفت در سیستم‌های مختلف پاسخ به مطالبات مردم متفاوت است و لاجرم نحوه پیگیری و ابراز مطالبات نیز می‌بایست متفاوت باشد و مشخصاً در ایران هم با توجه به روندها و تجربیات اخیر لازم است نحوه اعتراضات و تلاش‌ها برای اصلاح سیستم موجود با توجه به نکات بالا و محوریت نافرمانی‌های مدنی تغییراتی اساسی کند.

منابع:

کتاب نافرمانی مدنی، دیوید هنری ثورو- کتاب در هوای حق و عدالت، محمدعلی موحد- کتاب از نافرمانی مدنی تا بدفرمانی مدنی، عمار ملکی- مقاله نافرمانی مدنی؛ تاملی در رابطه با قانون و نظم، نورمن بوآیی، رابرت سیمون- مقاله حاکمیت قانون در جامعه مدنی، توماس هابز- متن سخنرانی نلسون ماندلا مجله فرهنگ و توسعه- ماهنامه مهرنامه- نوشته‌های دکتر فرشید هکی و چندین مقاله دیگر

بهاران خجسته باد

(مجتبی آزادوار)

زمان! این زاییده‌ی حرکت، در ذات و سنجیده شده در واحد های قرار دادی نه انقطاع می شناسد و نه با قرار گرفتن در یک واحد فیزیکی پیوستگی خود را از دست داده و به صورت واحد های جدا در می آید. در فهمی توحیدی زمان مفهومیست پیوسته، ناگسسته و جاری که درگیر سیر خطی نیست و در دوری پیوسته در حال پوشش است. گویا عناصر هستی در سیری تکوینی و در راه تکامل، سستی خاص را دنبال میکند که همواره در حال پیمایش است و رخداد ها هیچ "لحظه ی" معینی را نمایندگی نمی کنند. جهانی که پیوسته در حال شدن و عناصرش در حال نمودند. پدیدار ها نه در یک لحظه وقوع پیدا میکنند و نه در لحظه ای نابود می شوند بلکه سراسر در حال بروز، سرریز شدن و تبدیل شدن هستند و این تبدیل پیوسته در تضاد با تناسخ در انقطاعی از زمان است. آیا با لحظه ی تحویل سال نو بهار وقوع پیدا می کند و یا زمستان به یکباره تمام می شود؟! و مذهب در کیست از همین تغییر که از زبان ابراهیم حنیف خود را راهی برای پیمودن معرفی میکند. قاعدتا چنین درکی از مذهب خود را در تقابل با ایستایی، سکون و پذیرش وضعیت فعلی (ولو مطلوب) میبیند. چنان چه اول بشر هستی مورد لطف پروردگارش قرار میگیرد، پای از دایره ی زیست جبری و غریزی بیرون می نهد و در برابر وضع موجود (در بهشت!) می ایستد. و از طرف نسل های بعد از خود فریاد میزند که من انسان هستم! و ترجیح میدهم دست به تجربه ی مستقل خویش بزنم تا آنکه در برابر وضع موجود سر خم کنم! و پیمودن، تغییر، عدم پذیرش وضع موجود و مبارزه علیه آن جوهر حرکت انسان قرار میگیرد. انسان مذهبی به جای پذیرش سنت های گذشته ترجیح میدهد که رویدادهایی را برای خود رقم بزند و آنگاه که استیلا بخواند از طریق تزریق آگاهی کاذب به حفظ وضع موجود پردازد همیشه جریانی رهایی بخش از دل پویایی تاریخ و سیالیت زمان سر بر می آورد تا بگوید: تاریخ نه این تقویم جبر و نه این سنوات تقسیم شده بر اساس گردش نجومی بلکه تاریخ نتیجه ی زایش، رویش، تبدیل و مبارزه است! و برای آنکه در مسیر توحید قدم بردارد هر لحظه روز نو و زیستن به مفهوم مبارزه

و مبارزه برای پیمودن راه تکامل و تضاد به مفهوم برداشتن موانع تکامل و حرکت از نوع ایجابی و بر اساس مبنا خواهد بود.

و چه زیبا شاعر انقلابی کرامت الله دانشیان در شعر خود بیان می کند:

و این بند بندگی و این بار فقر و جهل به سرتاسر جهان، به هر صورتی که هست

نگون و گسسته باد، نگون و گسسته باد

به خویشان، به دوستان، به یاران آشنا

به مردان تیزخشم که پیکار می کنند

به آنان که با قلم تباهی دهر را

به چشم جهانیان پدیدار می کنند

بهاران خجسته باد، بهاران خجسته باد

خدا، ما و عشق برای ساختن جهان بهتری توطنه کرده ایم